

بیرون شدن لست شهدا و زنده شدن خاطرات غم انگیز و جانگداز حاکمیت حزب دموکراتیک خلق

بیرون شدن بخشی اندکی از اسناد جنایات حزب دموکراتیک خلق در رسانه ها در این روز ها که فقط دوره نه ماهه حفیظ الله امین را احتوا میکند. یک بار دیگر خاطرات غم انگیز و جانگداز حاکمیت این حزب را در اذهان عامه زنده نمود. خاطرات استخوان سوز حاکمیتی که ملتی را به آتش و خون کشید. خاطرات حاکمیتی که سر آغاز و منشه تمام بدبختی ها، آوارگی ها، به زندان انداختن ها، به دار بالا کردن ها، تیر باران کردن ها... و هزاران مصیبتی می باشد که با وجود گذشت دو دهه و اندی از سقوط این رژیم هنوز هم نتایج آن برای مردمان سرزمین ما مصیبت آفرین است. حاکمیتی که دگرگونه اندیشیدن در آن جرم و گناه نابخشودنی بود و دگراندیش باید رهسپار پولیگون شده، بعد شکنجه و تیر باران میگردید. لست شهدا بخشی اندکی از لست های طولانی و بی سر و پاه ای می باشد که در زمان سقوط این رژیم برای گم کردن رد پای جنایت توسط دستگاه جهنمی خاد نابود شده است. این لست ها نشان می دهد که چگونه و با چه بی رحمی فرزندان و جگر گوشه های مردم دسته دسته به سوی جوخه های اعدام فرستاده میشدند. در منطق حزب حاکم صرف یک کلمه و برچسب کافی بود تا انسانی را از حق زندگی محروم کنند. اتهاماتی مانند شعله ای، مائوئیست، اخوانی، ضد انقلاب، ستمی، اشرافی فیودال، اشرار، همکار اشرار... برای جلاد حزب که خود هم زمان هم پلیس، هم مستنطق، هم قاضی و هم وکیل مدافع بود، کافی بود تا دسته دسته انسان ها را در پولیگون تیرباران کند و از این عمل خود لذت هم ببرد.

لست شهدا اسناد زنده و گواهی است که در طرز تفکر "انقلابیون" کودتای هفت ثور جای برای دگرگونه اندیشیدن نیست و دگراندیش حق زندگی کردن را ندارد. این اسناد نشان می دهد که در حاکمیت ایدئولوژی ها جای برای سایر انسان ها وجود ندارد. استاد دانشگاه، مامور، معلم، دانشجو، شاگرد، نویسنده، شاعر، دهقان کارگر گناهکار و بیگناه باید از صحنه روزگار برداشته و از نظر فزیک نابود شود. در منطق "انقلابی" ترحم ضعف است و عاطفه انسانی باید با سیاست انقلابی از بین برود. جای تعمق است که طرفداران و مدافعان ایدئولوژی طبقه کارگر حتا به کارگران و دهقانان هم رحم نکردند و در این لست ها نام ده ها و صدها کارگر، دهقان و پیشه ور را می توان دید که با "قهر انقلابی" رو به رو شده و از دم تیغ جلادان "حزب طبقه کارگر" در امان نمانده اند. این خود نشان می دهد که چیزی به نام تحقیق اگر هم وجود داشته بوده باشد صرف جنبه صوری و نمایشی داشته است و صرف یک اتهام برای نابودی فزیک یک انسان کافی بوده است. هر یک از این نکات به بررسی و تحقیقات جامع نیازمند است. در آلمان بعد از تقریباً از هفتاد سال تا هنوز هر سال چندین اثر در مورد جنایات نازی ها منتشر می شود. تاریخ نویس از منظری بدان می نگرند، جامعه شناس و روان شناس و محقق، شاعر، درامه نویس و سیاست مدار از منظر دیگری. جای چنین آثاری در کشور ما خالیست. خاطرات زندان استاد نسیم رهرو و دو اثر بسیار ارزشمند (جنایات حزبی) شاعر و نویسنده توانای کشور ما محمد شاه فرهود قدم های بسیار نیک و خیلی پر ارزشی در این راستا اند. از شگرد روزگار جلادانی که روزگاری سر ده ها استاد دانشگاه را به جرم تحصیل در غرب به نام جاسوس امپریالیسم از تن جدا کردند، امروز خود به غرب "امپریالیستی" پناه آورده اند و آن چنان طبل دموکراسی را به سینه می کوبند که گویا از پدر و مادر دموکرات متولد شده اند. اما وجدان های اکثریت عظیم شان چنان مرده اند که تا حال یک بار هم سر به پیشگاه مردم خم نکرده اند تا از اعمال ننگین و شنیع خویش معذرت بخواهند. آری، در کشوری که هیچ قانونی نیست و هیچ مرجع وجود ندارد تا قاتلی را به دادگاه بکشد، در کشوری که یک جنایتکار دست جنایتکار دیگری را می شوید و

نفاق های قومی، زبانی، مذهبی، محلی گرایی و قوم گرایی پناهگاه های خوبی برای همه آنها شده است، جای بسیار تعجب نیست که چنین باشد. عجباً که "انترناسیونالیست" های دیروز ما امروز آن قدر خوار و ذلیل و کوچک شده اند که این محدوده های تنگ قومی، زبانی، مذهبی و محلی گرایی هم برای آن ها وسیع و انترناسیونالیستی جلوه می کنند که اگر این بار دست شان بقدرت برسد "ناسیونالیست های تنگ نظر" را به جرم انترناسیونالیست بودن خواهند کشت.

در کشوری که هیچ بازخواستگری وجود ندارد. در کشوری که حتا بسیاری از روشنفکران آن هم حتا رسالت و دین شان را در مقابل شهدای شان فراموش کرده اند بی حکمت نیست که شهدا خود هر چند وقت بعد از آرامگاه های شان، گاه از گور های دسته جمعی فراد، گاه از گور های دسته جمعی هرات، قندهار و بدخشان، و گاه از زیر انبار های پولیگون و این بار از هالند از لست های اکسا و خاد بر می خیزند.

شهدا خود سر بلند میکنند تا شهادت دهند بر جنایت ها، ظلم ها و به بی عدالتی ها، شهدا خود سر بلند میکنند و شهادت می دهند بر وحشت و بربریتی "انقلابیونی" که بر هیچ کس رحم نکردند و دمار از روزگار مردم کشیدند و چنان آتشی بر این سامان بر افراشتند که تا هنوز خاموشی آن در چشم رس مردم قرار ندارد و خود نیز سر انجام از آتش این جهنم بی نصیب نماندند. شهدا خود سر بلند میکنند و شهادت می دهند تا این قساوت و بی رحمی یک بار دیگر تکرار نشود.

آری به هنگامی که چشمان منتظر به در مادران، پدران، بیوه زنان در انتظار عزیزان شان کور می شود و تا دم مرگ نمی توانند باور کنند که دیگر باره عزیزان شان را در آغوش نخواهند گرفت و این آزر را با خود به زیر خاک می برند، به هنگامی که پسر یک و نیم ساله یادگاری پدر و مادری بعد از 33 سال انتظار دیدار، نام پدر و مادرش را در لست شهدا می بیند و هنوز هم باور نمی کند که دیگر پدرش برنخواهد گشت که او را یک بار دیگر در آغوش گیرد و مادرش نخواهد آمد که یک بار دیگر برایش لالایی بخواند¹، و هیچ کسی نیست که از قاتلین بپرسد چرا، چرا، چرا؟؟؟ آری درین جاست که فریاد دل های شکسته ما را زرتشت بزرگ می سراید:

اینک این من و این هم پیشگاه دل شکستگان جهان،

بگو به راستی

آیا کدام شبانه را

بی گریه می توان طی کرد،

به هنگامی که هیچ غزلی

در ستایش سنگسار شونندگان

نخواهند سرود.²

¹ این جوان در حال حاضر در آمریکا زندگی می کند و دیروز (2013/29.09) در کالیفورنیا برای والدین خود مراسم سوگواری گرفته است..

² پسنهات 34، زرتشت و ترانه های شادمانی (سید علی صالحی)